مجموعه سروده های

عطر حضور



نسترن قدرتی

بسم الله الرحمن الرحیم

مجموعه سروده های عطر حضور

نویسنده:

نسترن قدرتی

ناشر چاپی:

مجله حوزه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

مجموعه سروده های عطر حضور

مشخصات کتاب

نویسنده : نسترن قدرتی

ناشر: حوزه

مقدمه

«هل الیک یابن احمد سبیلٌ فتلقی» زیبا گل نرگس عالم وجود از آغاز تا کنون در انتظار ظهور تو به سر می برد و ژرفای انتظارت به همه ی تاریخ برمی گردد. محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) و بلندای آسمان معراجش، علی علیه السلام و سجده محراب نمازش، فاطمه علیهاالسلام و سینه رازدارش، حسن علیه السلام و صبر جمیلش، حسین علیه السلام و قیام خونینش، چشم انتظار ظهور تواند. «لیت شعری أین استقرَّت بک النوی بل ایّ ارض تقلّک أو ثری» بس طعنه زهجران رخ یار شنیدیم از بار گران غم ایام خمیدیمما تشنه دیدار جمال رخ یاریم زین روی ازاین کوی به آن کوی دویدیمپرتو انتظارت از برق چکاچک شمشیر هزاران شهید مسلخ عشقت می درخشد که: به تیغم گر کشد دستش نگیرم وگر تیرم زند منت پذیرمبرآی ای آفتاب صبح امید که در دست شب هجران اسیرمشکوه ی هجرانت از نای سوختگان غمت به گوش می رسد که: «اللّهم انّا نشکو الیک فقد نبیّنا و غیبهٔ ولیّنا» مونسا، دیدن روی خلق و ندیدن روی تو سخت گران است: «عزیزٌ علیَّ أن اری الخَلق و لا تُری» در فراق تو جز سخن عاشقانه ما را کاری نیست. این مجموعه که حکایت گر احساسات پاک یکی از سوختگان غمت و سرشار از تازگی ها می باشد، در طَبَقی از اخلاص به آستان مقدست پیشکش می شود. در پایان از زحمات حجت الاسلام و المسلمین حسن زاده دبیر گروه ادبیات و هنر انتظار کمیته علمی و همکاران محترمشان صمیمانه تشکر می نماییم. فأوفِ لنا الکَیل و تصدَّقْ عَلینا (یوسف / ۸۸) کمیته علمی دبیرخانه دائمی اجلاس به نام خدا به نام قادر یکتای دانا خداوند زمین و آسمانها خدای بینیاز جاودانه همه هستی زذات او نشانههمآوای دل تنهای تنها خدای آشنا با درد جانها خداوندی که هستی را بنا کرد زلطفش عاشقی را سهم ما کرد خدای چاره ساز وحی سرمد خدای قائم آل محمد (صلی الله علیه وآله وسلم)امام سبز پوش قصه ها مان امام انتظار دیر پامان امام گل امام روشنایی دلیل راه، راز پارساییگل سرخ گلستان رسالت امام عشق، معنای عدالتزلالی از زلال کوثر عشق بهار آخرین دفتر عشقزنورش روشنی دارد دل ما زهجرش بیقراری حاصل ماپناه جمله دلهای شکسته نهان از دیده، در جانها نشستهگل زیبای باغ جان زهر ا (علیها السلام) حضورش جاری هر لحظه مازلال چشمه های نور جاری! تویی پایان فصل بی قراریتویی گلواژه دیوان هستی معطر از حضورت، جان هستی تو شعر ناب دیوان خدایی سرود خلوت آیینه هایی تو زیبایی، چنانکه عشق زیباست شکوفا از حضورت باغ دل هاست تو رازسر به مهرروزگاری برای هر چه هستی، اعتباری بیا ایسرّ پنهان خدایی! بیا ای ترجمان روشنایی!بیا ای از گل و آیینه سرشار! زراز آفرینش پرده بردار!

لحظه های عشق

ای خوشا یک دل، دل لبریز عشق لحظه های سبز و عطر آمیز عشق ای خوشا عشق و خوشا دلدادگی ای خوشا با عشق خوبان زندگی ما که دلهامان لبالب از خداست جانمان سرچشمه مهر و صفاستما که چون آیینه سبز و ساده ایم دل به سودای محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) داده ا یم آفتاب معرفت نور یقین لطف یزدان رحمهٌ للعالمین آخرین پیغام از سوی خدا ترجمان عشق معنای

صفا او تمنّای دل تنهای ماست دردهای غربت ما را دواست ما که از عشق علی علیه السلام دم می زنیم پشت و پا بر هر دو عالم می زنیم با علی در سوز و ساز دیگریم زآتش سوزان عشقش، پرپریمشورش دلهای ما، عشق علی است ضامن فردای ما عشق علی است سر سپار راه مولاییم ما سر به سر شوق و تولّاییم ما عشق زهرا (علیها السلام) آتشی در جان ماست شعله سوزنده پنهان ماستکیست زهرا علیها السلام؟ نو گل باغ بهشت قصه زیبای سرخ سرنوشتچشمه خورشید رخشان، فا طمه علیها السلام کوثر تقوی و ایمان فا طمه (علیها السلام)از غمی همواره در تاب و تبیم همنوای ناله های زینبیم (علیها السلام)کیست زینب (علیها السلام)؟ باور آیینه ها وارث گلهای سرخ کربلا۔قهرمان قصه های آرزو اعتبار و افتخار و آبروباز هم مائیم و داغ کربلا داغ و درد لاله های نینواباز ما و لحظه های انتظار انتظار مردی از نسل بهارمهد ی (علیه السلام) زهرا (علیها السلام) امام آخرین مهدی موعود (علیه السلام) پرچم دار دیناز تبار آسمان و آفتاب یادگار نسل پاک انقلابآخرین فریاد سرخ روزگار فصل پایان حدیث انتظاردوستی با آل طاها عاشقیست با شقایق های زهر ا (علیها السلام) عاشقی ستآل طاها رمز«یاء» ورمز«سین» واژهایسرخ قرآن مبین آفتاب آسمانِ باورند راه سرخ عشق را روشنگرندعشق،سرفصل کرامات خداست عشق مارارهبر است ورهنما استعشق جان را قوّت بال وپراست دل به دست عشق دادن،خوشتر است

مولود نورانی

زبام عرش میآید اشارتهای پنهانی تمام لحظه ها پر میشود از عطر عرفانیصدای عشق میآید از آنسوی نهایتها معطر میشود عالم از این آوای سبحانینوای سبز توحید است تا هفت آسمان جاری نوای آشنای نغمه های سبز قرآنیبه سمت نور میخواند کسی دلهای شیدا را به بزم عشق میخواند کسی ما را به مهمانیکسی از جنس گلها از تبار آبی دریا ودست مهربانش چاره درد و پریشانیکسی وامی کند دروازه های روشنایی را که تا پایان بگیرد قصه شبهای ظلمانیزلبخندش شکوفا میشود باغ گل نرگس زلبخندی زلال و روشن و شفاف و روحانیحضورش نورمیبخشد تمام بزم هستی را زنورش میشود هر جای این عالم چراغانیسرود عشق میخواند فلک از شوق دیدارش سرود مهرمیخواند دل، این دریای توفانیگل فریاد میرویدز رحجم خاک از شوقش به پایان میرسد چشم انتظاری های طولانیبساط شادمانیها مهیّا گشته در هر جا رسیده فصل گلها، فصل زیبای گل افشانینصیب عاشقان از فیض دیدار گل رویش نگاهی آفتابی، دیدهای از شوق، بارانیچراغ روشنی باید شبستان ولایت را ومیتابد به صحن عشق آن خورشید کنعانی به زیرسایه سبزش جهان آسوده میماند گلستان میشود عالم از این مولود نورانی

فجر ماه

امشب زمین و آسمانها غرق نور است ذرات عالم را سراپا شوق و شور استامشب تمام کهکشانها در خروشند زیبا رخان آسمانی نقره پوشند بر طاقها رنگین کمان نور بستند از عرش تا دروازه های دور بستنددر بزم هستی شور وحالی جاودانه است آهنگ سبزیک سرود عاشقانه استافلاکیان در انتظار یک ظهورند در اضطراب لحظه پاک حضورنددرهای رحمت را ملائک باز کردند مرغان عاشق، تا خدا پرواز کردندهر ذره را در دل هزاران پیچ و تاب است شور و شرار و شعله های التهاب استدریا، نوایی خوش زرقص موج دارد هر قطرهای در سر هوای اوج دارداز بهر دیداری زمین در انتظار است هر دیده در راه است و هر دل بیقرار استبانگ طرب خیزد زخاک لاله زاران هر لاله میخواند سرود نوبهارانلبخند نرگس صد هزاران راز دارد بوی وصال و شور یک اعجاز دارداز خاک میجوشد زلال زندگانی بر پاست در افلاک بزم شادمانیگلهای عشق ومهروایمان فرش راه است آری! جهان در انتظار فجر ماه استماهی درخشان بر جبین عالم پاک تاج سر، هستی، نگین عرش و افلاکعطر گل روی محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) را نشان است دین خدا را همچو گنجی شایگان استاو ارمغان بینظیر ملک هستی است اسطوره عدل و نشان حق پرستی استاو

آیه ای ز آیات پاک ذوالجلال است دریای عشق و مظهر عدل و کمال استگنجینه اسرار حق، فجر رهاییست آیینه انوار پاک کبریاییستاو برفرازد پرچم عدل خدا را احیا کند آیین پاک مصط فی (صلی الله علیه وآله وسلم) راماهی فروزان از زلال نور سرمد منجی عالم، قائم آل مح مد (صلی الله علیه وآله وسلم)می‌آید و با او طلوعی جاودانیست پایان ظلمتها و فصل شادمانیستتضمین غزلی از مولانا

دوباره مژده های گل

جان زخود رمیده را، مژده یار میرسد بر دل و جان عاشقان صبر و قرار میرسدزمشرق سپیده آن، طلایه دار میرسد طلایه دار مشرقی، سپیده وار میرسد«آب زنید راه را، زان که نگارمیرسد مژده دهید باغ را بوی بهار میرسد»رسید مژده سحر، شبان انتظار را شکست خنده های گل سکوت شام تار راسرود لاله میبرد زجان ما قرار را و جاودانه میکند شکوه روزگار را«راه دهید یار را، آن مه ده چهار را کز رخ نور بخش او نور نثار میرسد»گل ستاره میچکد زحجم سبز آسمان دوباره مژده های گل، دوباره بوی ارغوانشکفته باغ آرزو، زخنده های ناگهان ترانه ساز میکند به شاخه مرغ نغمه خوان«چاک شده است آسمان غلغله ایست در جهان عَنبر و مشک میدمد، سنجق یار میرسد»تا دل سبز آسمان، بانگ و ترانه میرود سرود عاشقانه مان به هر کرانه میرودبنفشه سوی نسترن، چه عاشقانه میرود! خزان باغ لاله ها زیادمان نمیرود«تیر روانه میرود، سوی نشانه میرود ما چه نشسته ایم پس، شه زشکار میرسد»عطر نسیم صبحدم زباغ و داغ میرسد زکوی یار مرهمی به درد و داغ میرسدنوبت غصّه میرود، گاه فراغ میرسد تیرگی شبانه را طرفه ایاغ میرسد«رونق باغ میرسد،چشم وچراغ میرسد غم به کناره میرود،مه به کنار میرسد»باده خوشگوار را، باغ به جام میکند لاله که باده میکشد، عیش مدام میکندزیر و زبر زمانه را به یک پیام میکند حجت خویش را به ما باز تمام میکند«باغ سلام میکند، سرو قیام میکند سبزه پیاده میرود، غنچه سوار میرسد»زجام نور، لاله ها دوباره آب میخورند فصل گل است و عاشقان، باده ناب میخورندباده ناب را چه بی حساب میخورند به شور و شوق روی گل، مست وخراب میخورند«خلوتیان آسمان تا چه شراب میخورند روح خراب و مست شد، عقل خمار میرسد»به گل نشسته ناگهان، نهال آرزویما پر از شراب نور شد، سبوی ما سبوی مابه سر رسید عاقبت تمام های و هوی ما ز راه عشق میرسد نگار مشک بوی ما«چون برسی به کوی ما خامشی است خوی ما زان که زگفت وگوی ما،گرد و غبارمیرسد»

آغاز بهار

تا پنجره های روبه خورشید جاریست زلال روشنایی بر دامن خاک گل بریزد دستی ز نهایت خداییلبخند ستاره ترجمانیست از شادی و شورو همزبانی درکوچه سبز خلوت دل جاریست نوای آسمانی عشق است که بیبهانه اینجاست همسایه بی قرار دل هاشوق است که میچکد زدیده از مطلع آفتاب طاهاعطر نفس مسیح مریم جاریست به باور زمانه از بارش گل از آسمانها گل کرده بهار، عاشقانههستی به ترنّمی دوباره است غوغای قیامت است برپا گل آمده مقدمش مبارک گل آمده از بهشت گلهاآغاز بهار روی مهدی (علیه السلام) پایان همیشه خزان استپایان غم است و نامرادی آغاز دوباره جهان است

بانگ شادمانی

هان به پاخیزید و بانگ شادمانی سر کنید! از زلال اشک شوقی دیده ها را تر کنید آیه های نور می بارد زحجم آسمان یک نظر کافیست تابر گنبد اخضر کنید تشنگان! ای راهیان راه سبز انتظار جرعه های نور در پیمانه و ساغر کنیدعاشقان،چشم انتظاران!فصل فصل عاشقیست خنده را مهمان دل های زغم پرپر کنیداز فراسوی زمان ها میرسد پیغام عشق گوش براین نغمه های سبز جانپرور

کنیدآفتابی روشن از گلدسته ها سر میزند سینه را آیینه از نور جهان گستر کنیدغنچه میجوشد زباغ ولاله میخندد به دشت حال گیتی شددگرگون،حال خوددیگرکنیدکهکشان شد گلفشان و آسمان شد گل نشان دیده را روشن زروی ماه روشنگر کنیدنوبت پرواز آمد، لحظه شادی رسید آسمان را عاشقان لبریز بال و پر کنیدمژده میآرد صبا از خاک پاک کوی دوست جان، معطر از شمیم روی آن دلبر کنیدیار میآید سرودی تازه میباید سرود واژه های عشق را آویزه دفتر کنیدازحضورش ذره ذره خاک،گلشن میشود ارمغانش دسته دسته لاله احمر کنیدمیوزداز گلشن سبزمحمد (صلی الله علیه وآله وسلم) بوی عشق مطلع صبح ظهور عشق را باور کنید«نسترن» چشم انتظاران وصالش را بگو هان به پا خیزید وبانگ شادمانی سرکنید!

فجر شکوفان

عطر اهورایی عشق پیچیده در جان هستی لبریز نور خداییست باغ گل افشان هستی جاریست درلحظه هامان بوی زلال رهایی سرشارعطر قیام است،روح پریشان هستی زیباترین لاله آمد،ازباغ سبزمحمد (صلی الله علیه وآله وسلم) تا سبز گردد به نامش، باغ بهاران هستی آمد که ما را بشارت از آب و آیینه باشد این روشنای خدایی، این سرّ پنهان هستی سبز است در آرزویش هر لحظه باور ما بر عاشقانش مبارک، فجر شکوفان هستی

مژده دوباره

تو آمدی که سر آید شبان یلدایی سپیده سرزند از مشرق اهورایی تو آمدی که بر وید گل وبهار شود بهار سبز و شکوفا، در اوج زیبایی تو آمدیکه به پایان بری غم ما را تو ای شکوفه گلزار عدل مولایی! گل ستاره ببارد از آسمان بلند به سررسد غم و اندوه و ناشکیباییغم زمانه به لطف شما شفا گیرد تو آمدی گره از کار بسته بگشاییزلال رحمت حق رادوباره مژده دهی دوباره چاره شوددرد و داغ تنهایی

عطر حضور

عطر دلارای خدا آمد، خوش آمد! بوی محمّد (صلی الله علیه وآله وسلم) از فضا آمد، خوش آمد!عطر گل نرگس گرفته کوچه ها را آن آشنا با کوچه ها آمد، خوش آمد!همراه با لبخند گلهای شقایق گلبانگ تکبیر و دعا آمد، خوش آمد! تفسیر آیات زلال زندگانی تعبیر آیات صفا آمد، خوش آمد!از خلوت آیینه های باور عشق آزاد و سرشار و رها آمد، خوش آمد!نوری ز شرق آسمان آبی عشق از جاده های آشنا آمد، خوش آمد!خورشید رویش از کجا تابید ای دل؟! عطر حضورش از کجا آمد؟ خوش آمد! نور زلال چشمه های سبز کوثر آیینه دارمصطفی (صلی الله علیه وآله وسلم) آمد،خوش آمد!دریای ایمان، گنج اسرار ولایت گنجینه ارض و سما آمد، خوش آمد!آیینه ذات جمال کبریایی آیینه ایزد نما آمد، خوش آمد!آن یادگار بینظیر آفرینش گنج نهان ما سوا آمد، خوش آمد!از یمن میلادش زاوج آسمانها آوای سبز ربنا آمد، خوش آمد!بوی شقایق میدهد دلهای عاشق مهدی (علیه السلام) گل باغ ولا آمد،خوش آمد!زیباترین آلاله گلزار زهرا (علیها السلام) عطر پیام کربلا آمد، خوش آمد!دانی که آمد؟ سرپناه دردمندان غمهای غربت را دوا آمد، خوش آمد! درد غریبی سوخت از غم خاطر ما آن یار با درد آشنا آمد، خوش آمد!گر مشکلی افتاد گوما را غمینیست آن رهبر و مشکل گشا آمد، خوش آمد!خورشید سرزد از بلند آسمانها خورشید بزم کبریا آمد، خوش آمد!شیرازه بنددفترعشق است مهدی (علیه السلام) دُردانه آل عبا آمد، خوش آمد!فردا نماز عشق و غوغای قیامت فردایمان را مقتدا آمد، خوش آمد!عطر ظهورش مینوازد جان ما را ای عاشقان! مولای ما آمد، خوش آمد!

عطر سبز قیام تو

تو آمدی که زمان با تو جاودانه شود زنقش نام تو عالم، نگارخانه شودزشوق عطرحضورت جهان سراسرمست زفجر روی تو روشن دل زمانه شودزنور صبح جمال تو، ای طلیعه مهر! تمام وسعت شب، شعر عارفانه شودشفق به راه تو، آیینه ظفر بندد فلق زمهر تو سر مست و شادمانه شودبهار را به درختان باغ مژده دهی که تا سراسر این باغ پر جوانه شودبه دست مهر تو درهای بسته باز شوند به تیغ قهر تو، قلب ستم نشانه شودزعطر سبز قیام تو ای گل خورشید! به کوچه کوچه دل، زندگی روانه شود سرود عشق برآید زذره ذره خاک جهان لبا لب گلبانگ عاشقانه شودچنان به جلوه درآیی که اززمین وزمان خروش و هلهله تا عرش بیکرانه شودو خواب شب زدگان را چنان بر آشوبی که نقش ظلم و نشان ستم، فسانه شود فضای دیده پر از اشک شوق دیدارت هوای سینه پر از نغمه و ترانه شود برای رفع غم ما، کسی ظهور کند شکست فاصله ها را، کسی بهانه شود

سایه مهر

از افق نور شادی دمیده نوبت شادمانی رسیده خنده میبارد از آسمانها از طلوع زلال سپیدهگل به رقص آمده شادمانه زدلهای ما پرکشیدهعطر لبخندگل گشته جاری اشک شوقیزمژگان چکیدهآمدی ای بهار دل ما! آرزوی دل و نور دیدهمقدمت گلفشان گلفشان باد! سایه مهر تو جاودان باد!با تو سرشار عطر خداییم باره سبز تو آشناییمبا تو ای یارما، یاورما! همنوا، همنوا، همنواییمبا تو ای مژده آسمانی! شادمانیم و از غم رهاییمغرق شادیدل عاشق ماست سر به سر شوروشوق ونواییمبر قدوم توگل میفشانیم یاوران تو همواره ماییمآیه روشن باور ما! سایه ات جاودان بر سر ما

فرصت تماشا

آمد و گل افشان کرد، باغ باور ما را بر دودیده بنشانید، این بهار زیبا راآشناتر از خورشید، در شبان ما تابید مژده داد پایانِ رنج شام یلدارابا‌صفاتر از شبنم، بیریاتر از مهتاب آمد و قرار آورد، جان نا شکیبا رااز دیار آبیها،شهر روشناییها جرعه بقا آورد، تشنگان شیدا رادست مهربانش را،سایه ساردلهاکرد چاره کرد غم های بی کرانِ دلها رااز نگاه اوخواندم، رمزوراز پنهانی در نگاه او دیدم، معجز مسیحا رادر صفای چشمانِ از ستاره سرشارش میتوان تلاوت کرد، آیه آیه دریا راصبح روی زیبایش، خنده شکوفایش مرهم پریشانیست، خستگان تنها رالحظه لحظه دیدارش،فرصتی تماشاییست عاشقانه دریابید! فرصت تماشا رارمز یک معما بودمطلع درخشانش جز خدا نمیداند، رمز این معما را

جرعه جرعه عاطفه

آمد، چه ساده، سبز، صمیمانه! با او بهار و آینه معنا شددر باغ جان زشوق تماشایش شور و نشاط و غلغله بر پاشداز انتهای فاصله ها آمد از کوچه های خلوت رؤیاییاز سمت باغ، باغ شقایق ها از سرزمین عشق و شکوفاییدرها به سمت آینه ها واشد بوی گل و ستاره و سیب آمدهمراه با نسیم سحرگاهی آوای یاس های نجیب آمدآمد که آفتاب نگاهش را بر لحظه های خسته بتاباندآمد که داغ تشنگی ما را با جرعه جرعه عاطفه بنشاندآمد که شوق لحظه دیدارش از آسمان دیده، فرو ریزددل را به نور و آینه پیوندد جان را به عطرعشق در آمیزداز شرق آسمانیِچشمانش سر زد بهار و فصل تماشا شدعطرش به باغ باور ما پیچید دلتنگی همیشه مداوا شد

عطر گل

از یـاد تو بـاغ بـاورم، رنگین است شعرم به بهانه تو عطر آگین استدر تاب وتبم زعشق، خودمیـدانی چشـمم به گل سـتاره ها آذین استدر جان زحضور سبزتوغوغاییاست در جان و دلم عطر گل نسرین استدر کوچه باورم ز عطر نفست همواره روان نسیم فروردین استهمسایه جاودانه مهتابم سهم دل عاشقم زهستی، این استتا یاد توجاودانه درمن جاریاست از شوق تو دامنم پراز پروین است

جاری سبز

جاری سبز نگاه تو و توفانی سبز ترجمانی ست زاندیشه و ایمانی سبزعطردستان تو، عطر نفس باغچه هاست از نفسهای توجاریست بهـارانی سبزروشن ازنور نگـاه تو،دل عاشق ماست آیه در آیه نگاه تو، گلسـتانی سبزای زلال نفست زمزمه بیـداری این تویی راه مرا آینه گردانی سبزتشنه سوخته جانم;زکرامت بنشان عطش جان مرا با نمِ بارانی سبز

سمت باغ آینه

پیغام سبز باد صـبا آمد آن دل که رفته بود، به ما آمدبوی سـتاره در همه جا پیچید تا مژده نسـیم صبا آمدآن ترجمان مهر و وفاداری مثل نسـیم، سبزورها آمدمرز هزار فاصـله را طی کرد تا شـهر سـرخ حادثه ها آمدعطرش به قلب پنجره ها پیچید با او به باغ سینه صفا آمـداز بی نشانه های خـدا کوچید بنگر که از کجا به کجا آمد! شاید زسـمت باغ صـنوبرها شاید زسـمت کرب و بلا آمد از روشـن سپیـده خبر آورد فـارغ زهرچه چون وچرا آمـد بـاغ خیال باور ما،گل کرد از سـمت باغ آیینه تا آمـد آمیزه صـداقت وبیـداری آیینه حضور خدا آمد

نغمه ظهور

فصل رویش گلهاست، فصل سبز باران است از نوازش خورشـید کوچه ها چراغان استبر لب شقایق ها، شعر زندگی جاری است در دل صـنوبرها، جوش سبز توفان استدر نگاه آیینه، هر چه هست زیبایی ست در کمال زیبایی، هر چه دیده حیران استمژده شکوفایی می رسد دل ما را مژده ها ترا ای دل! نوبت بهاران است از نهایتِ آبی عطر لاله می بارد جاری دل صـحرا، عطر لاله زاران استاشـک شوق میجوشد، بویعشق می آید کو دلی که از غم ها خسته و پریشان است؟شام غم به سر آمد، مژده سحر آمد درد غربت ما را، این بهانه درمان اسـتبهر شادمانی ها، دست عشق در کار است در پناه عشق آری، کار ما به سامان اسـتعید سبز میلاد است، چشم عاشقان روشن خـانه خـانه گلبـاران، آسـمان گـل افشـان اسـتقاصدی زنور آمـد، نغمه ظهور آمـد نغمه ظهور او، او که مژده جان اسـتاز قبیله خورشـید، از سلاله عشق است از تبار آیینه، از نژاد باران استاین طلوع زیبا را، عاشقانه باور کن! فصل باورعشق است،فصل سبزایمان است

آیه های روشن

جرعه نوش چشم مستت، آفتـاب از نگـاهت هر دعـایی مسـتجاببوی بـاران، بوی باران میـدهی مژده سبز بهاران میـدهیبا تو دل آیینه کاری میشود مهربانی، باز جاری میشودگل، گلِ روی ترا بو میکند شیوه چشم تو جادو میکنددر هوایت بیقرارم، بیقرار با تو سرشارم زعطر نوبهارمیبری با خود مرا تا دورها تا زلال روشنی از نورهاعطر پیغام سحر میآوری از گل و آیینه حتی، بهتری!شب چراغان نگاه روشـنت بوی گـل دارد، گـل پیراهنتتو زلاـلی مثـل دریاهای دور مثل آبیها، پر از عطر حضورمژده داری از بهارانی که نیست از نماز سبز بارانی که نیسـتبا تو بوی عشق دارد سـینه ام با تو لبریز گل و آیینه امصبح از چشم تو سـربر میزنـد در هوایت باز دل پر میزندای زلال روشن و مهتابیام! آسمان تا همیشه آبیام!چشمهایت آیه های روشن است چاره دلواپسیهای من استای تمام باورم از انتظار! تشنه

کام لحظه ای بر من بیار

عطر ظهور

از جاده های سبز آدینه مردی زنسل نور میآیدبا کوله باری از صفا لبریز از جاده های دور میآیدمیآیداز شهر شقایق ها مردی که بوی کربلا دارداز آسمان روشن چشمش بارانی از آیینه میباردمیآید از شهر خدا، مردی مثل گل خورشید، نورانی از نور رویش میشود روشن شبهای بیپایان ظلمانی با ذوالفقار عدل میآید تا هر چه ظلمت را براندازد تاپرچم سبزمحمد (صلی الله علیه وآله وسلم) را بر بام آزادی برافرازد از بوی گل پر میشود هر جا یک روز زیبای خدا، آری! در کوچه های انتظار ما عطر ظهورش میشود جاری او از تبار آبی دریاست ما عاشق دریا و بارانیم تا مژده صبح ظهور او در انتظاری سبز میمانیم

اگر دوباره

به پیشواز تو میآید، دل شکسته تنهایم هوای روی ترا دارم، بهار سبز شکوفایم!به سمت آینه وا کردم، دری برای تماشایت دری به قبله آیینه، برای هر چه تماشایمدل هوایی من اینک، به شوق روی توبیتاب است بیا برای مداوای دل هوایی شیدایمتمام هستی من با تو، دوباره عطر خدا دارد رسیده تا به فلک امروز، طنین دلکش آوایمبه بام باور من روزی، اگر دوباره بیفروزی ظهور صبح درخشانی، به شام تیره یلدایمقسم به عشق دلم تنگ است!بیا وچاره کن این غم را بیا بیا که حضورت را، به اشک شوق پذیرایماسیر غصه و غم ماندم، هزار بار ترا خواندم خدا کند که بیایی تو، تو ای تمام تمنّایم!زمان بی تو نشستن ها، به انتظار تو ماندنها کسی ندیده که خاموشم، کسی نگفته شکیبایمتو راز خلوت رؤیایی، تو صبح روشن فردایی تو روح آبی دریایی، منم که عاشق دریایمهلال ماه خبر داده است، ز شهر فاصله میآیی زشهر فاصله میآیی، تو ای غزال غزل هایمدوباره زمزمه هاییسبز، زبان ذهن مرا وا کرد به گوش پنجره پیچیده است، سرود خلوت رؤیایمقسم به حرمت بیداری، به حق عشق و وفاداری جوانه میزند از شادی، دوبال سبز تولّایم نسیم خوش خبری آمد، پیام سبز ترا آورد برای باور دیدارت، به سمت پنجره میآیم

دور از تو

بی قرار درد غربت، گوشه ای تنها نشستم ای تمام باور من! از غم رویت شکستم ز انتظارت بر لب آمد جان از غم خسته من کی به پایان میرسد این غصّه پیوسته من؟ رفته از دل صبر و تابم دور از رخسار ماهت مینشینم تا همیشه ای امید من به راهت!من غریبی دردمندم بی تو ای آرام جانم! چارهای کو بر غم و بر ماتم و درد نهانم؟ ای نگاه مهربانت چاره ساز دردهایم! بی تو درمانی ندارد این غم بی انتهایمبیقرار لحظه های دیر پای انتظارم میرسی آیا به فریادم؟ گل باغ بهارم!

شوق تماشا

باغم سودای تو، روز و شب ما خوش است روز و شب ما دراین آتش سودا خوش است قصه شبهایما، قصه دلدادگیست بهر تسلای دل، یاد تو ما را خوش است سبزتر از باغ گل، سرخ تر از لاله ای دیده مشتاق را، منظر زیبا خوش است در تب وتاب است دل،مست وخراب است دل مست بلادیده را،مهرتوتنهاخوش است بی خبر از دل شدیم، از همه غافل شدیم بی خبر از خویش را، ذوق تمنا خوش است گرچه به آتش دریم، سوخته بال و پریم سوختگان ترا، شعله سراپا خوش است مژده دیدار ده، جانِ زخود رفته را دیدن روی تو ای قبله دلها! خوش است میبرد از دست دل، شوق تماشا مرا دیده به یاد تو با شوق تماشا خوش استفارغم از این و آن، تا به تو رو میکنم برسرکوی توام، منزل ومأوا خوش استسیر گلستان عشق میکنم و سر خوشم روی به هر سوکنم، خاطرم آنجا خوش

استقطره دریاییام، مست و تماشاییام قطره سر مست را، دامن دریا خوش است بود و نبودم تویی،شعروسرودم تویی لطف وعطای تو ام،توشه فرداخوش است

دست مهر

بتاب ای چشمه خورشید رخشان! تو ای آیینه ذات خدایی! بیا ای چشمه سار مهربانی! ببر ما را به شهر روشناییترا ای آشنا در انتظاریم به عطر روشنی مهمانمان کن بیا ای آیه سبز معطر! به دست مهر، گل افشانمان کنبیا ای آرزوی تا همیشه! دری بر خانه خورشید واکن بیا فرزند زهرا (علیها السلام)، قائم عشق! بیا ما راز دست غم رها کنبیا تا از نگاه مهربانت دل بی تاب ما، آرام گیرد بیا تا از زلال چشم هایت شب ما روشنی را وام گیردزشرق آسمان آبی عشق بتاب ای آفتاب پاک و روشن! بیا با ذو الفقار عدل مولا بساط ظلم را از ریشه بر کن

آرزو!

امشب دوباره سمت دل خسته رو کنم از درد بی نهایت خود گفتگو کنمبا یادت ای تمامی دار و ندارمن! دل را رها زوسوسه و های و هو کنممقصود من تویی و تویی آرزوی من شرح فراق روی ترا، مو به مو کنم دستی به سمت روشن آیینه ها برم یعنی:حضور سبز ترا آرزو کنمزیباترین بهار منی هر زمان که من با آفتاب و آینه ات، روبه رو کنمحیف است حیف!عمرکه بیعشق بگذرد باید تمام عمر ترا جستجو کنمتا از در کرامت بی انتهای تو کسب مقام و منزلت و آبرو کنمیآیم از نهایت غربت به سمت نور تاکی به دردغربت دیرینه خوکنم!

سمت باغ نور

میآید از آنجا که بوی یاس جاریست توفانی از آیینه و احساس جاریستمیآید از آبیترین سمت رهایی از شهر عشق و از دیار روشنایی آن جلوه ذات خدا، آیینه جان میتابد از شرق عدالت، شرق ایماناز سرزمین لاله های نو شکوفا میآید آن پیغامدار روشنیها می آید آن نورخدا، عدل مجسّم با اوگلستان میشود هرجای عالم با اوست سمت اوج ها، بال رهامان جاریست عطر عاشقیدرلحظه ها مانچشم انتظاران بهار باغ نوریم ازمطلعش غرق نشاط و شوق و شوریم

شعر غریب

در آتش رهایم، خدا شاهد است! به غم مبتلایم، خدا شاهد است!شب است و دل و بیکسی وایِ من! به درد آشنایم، خدا شاهد است!دگر صبر و تابی، دگر طاقتی نمانده برایم، خدا شاهد است!دلم میگدازد در آتش، دریغ! به غم همنوایم، خدا شاهد است!شکسته است آیینه های مرا غم دیر پایم، خدا شاهد است!رسیده است تا نا کجا، نا کجا طنین صدایم، خدا شاهد است!بگو جان ما را زغم چاره چیست؟ اسیر بلایم، خدا شاهد است!به شعر غریبم به شبهای غم ترا میسرایم، خدا شاهد است!

پایان غم

پایان این شب های سرد و تار و یلداییست پایان فصل بیقراری، فصل تنهاییست پایان شام انتظارِ دیر سال ماست آغاز صبح رویش گلهای صحراییست دل های بیتاب پریشان را قراری هست هرلحظه مان سرشار عطر و رنگ و زیباییست باغ و بهار و گل، طراوت،

آب، آیینه دنیای رنگین بهار ما، تماشاییست هر لحظه مان از شوق دیدار تو سرشار است این دیده از شوق تماشای تو، دریاییست میآیی از سمت حضور سرخ شب بوها با تو بهارانی لبالب از شکوفاییستاز کوچه های روشن آیینه میتابی دیدار تو درمان درد نا شکیباییستبوی تومیپیچدشبیدرکوچه های دل عطرتوعطرلاله های سرخ زهرایی (علیها السلام) ستاینجا دلی در آرزوی سبز پرواز است با انتظار و آرزوهایی که فرداییستفردایمان فردایی از آیینه لبریز است فردایمان یک روز خوب و سبزو رؤیاییست

حسرت دیدار

ای سبزترین بهار! کی میآیی؟ منظومه انتظار! کی میآیی؟ای لاله سرخ باغ زیبای خدا ای سبزترین سوار کی میآیی؟ای راز بزرگ آفرینش، ای مرد! گنجینه روزگار! کی میآیی؟ای روشنی چشم جهان!یا مهدی (علیه السلام)! ای صاحب ذوالفقار! کی میآیی؟ماییم و نگاه انتظاری بر در ای مونس و غمگسار کی میآیی؟خورشید درخشان حریم زهرا (علیها السلام)! آیینه کردگار! کی میآیی؟ای باور ما زنور رویت روشن! از نسل گل و بهار! کی میآیی؟در حسرت دیدار، نصیب دل ماست درد و غم بی شمار، کی میآیی؟یک دل، دل غمدیده عاشق به خدا! ای جان مرا قرار! کی میآیی؟بی روی تو مانده ایم درماتم و غم با یک دل داغدار، کی میآیی؟

کار عشق

عمری دل و داغ ماتم، همواره چشم انتظاری با اشک و آه دمادم، با ناله و بی قراری عمری دل و انتظارت، ای انتظارِ همیشه! عمری دل و آرزویت، ای پیک سبز بهاری! یک سینه درد غریبی، یک آسمان بی نصیبی ای راز سبز نگاهت! سر چشمه رستگاریسوز تب و تشنه کامی، کو جرعه های زلالی؟ ای کاش ابر سخاوت! یک لحظه بر ما بباری عمری من و دل بریدن، از هر چه غیر خیالت کو قاصدی؟ کو پیامی؟ کو وعده غمگساری؟ بال و پری بسته دارم، جان و دلی خسته دارم هرگز مباد آن که روزی ما را به خود واگذاری! باید ترا آرزو کرد، باید ترا جستجو کرد عمری من و جستجویت، ای مژده سبز جاری! امیّدوار رهایی سربررهت میسپارم هردم نظر از سرِ مِهر برما نداری که داری! روزی به دستان مهرت، وا میشود بال پرواز پر میشودکوچه ها مان، از عطر بال قناری میآیی ای لحظه هایم، از عطر یاد تو سرشار! میتابیازمشرق عشق، روزی تو میتابی آری!از عشق میگویم ای دل! با «نسترن» همنوا شو ازعشق خوش تر نباشد،درزندگی هیچ کاری!

سرود عدالت

صدای پای تو میپیچد، به کوچه کوچه تنهایی دوباره بوی شقایق ها، دوباره بوی شکوفاییتو میرسی زفراسوها، ز اوج آبی اشراقی زلال نور تو میبارد، در این سکوت اهوراییتو میرسی، زنهایت ها، زعطر عاطفه سرشاری به شوق روی تو میخواند، بهار با همه زیباییزمان زعطر بهارانت، دوباره زمزمه ها دارد ستاره میچکد از حجم زلال این شب رؤیایینوای سبز حضور توست، سرود صبح ظهور توست نوای دم به دم صحرا، سرود آبی دریایینگاه پنجره میخواند، حدیث شوق ترا هر دم ترانه های لب گلها، گواه آن که تو میآییتو میرسیکه قیامت ها، به نام عشق بر انگیزی تو میرسیکه جهانی را، به عدل ومهر بیارآییدر انتظار بهار توست، زمین شبزده از بیداد بخوان سرود رهایی را، به نام لحظه شیداییمسیح فاطمه (علیها السلام) جاری کن،زلال سبز کرامت را بخوان که زنده شود عالم،زنغمه های مسیحاییزدیده شوق تو میبارد، و انتظار ترا دارد دلی شکسته زدست غم، دلی شکسته زتنهاییچه سالیان درازی را، به انتظار تو سر کردیم ببین که رفته زدل هامان، قرار و صبر و شکیباییتو می رسی که بر افرازی لوای سبز عدالت را همان لوای سرافرازی، همان عدالت مولاییبریده ام زهمه دنیا، سپرده ام دل و دینم را به دست عشق تو یا مولا!وحکم آنچه تو فرمایی

در انتظار

تـا کی گل باغ زهرا (علیها السـلام)، در انتظارت بمانم؟ ای آشـنای غم ما، در انتظارت بمانمتا کی گل باغ زهرا (علیها السـلام)، من بـاشم و بیقراری من بـاشم و در هوایت، همواره چشم انتظـاریمن شاخهـای بی بهارم، یک شـعله آتش سـراپا عمری ست شب زنـده دارم، تنهای تنهای تنهاعمری گـذشت و ندیدم از ماه رویت نشانی در انتظارم بیایی، ای مژده زندگانی!عمریست تنهای تنها، همواره در جسـتجویم تا کی در آتش بسوزد، بال و پر آرزویم؟بی تو پناهی ندارد این دل، دل بی شـکیبم ای مژده سبز باران! من بی پناهی غریبمتا کی بمانم به راهت، با یک دل زار خسته با یک دل بی نصیب در آرزویت نشستهای آفتاب درخشان در قلب شام سیاهم! بر جـاده های خیالت، تا کی بمانـد نگاهم؟ای کاش! باز آیی ای جان! تا ماه رویت ببینم در آرزوی شـکفتن، در سایه سارت نشـینمای نورسبز محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) ماندیم درحسرت ودردا! ای آرزوی همیشه!برگرد،برگرد،برگرد

کاش!

کاش! روزی سـینه ها دریای توفان خیز گردد کوچه از عطر عبوری، ناگهان لبریز گردد جان بگیرد لحظه ها مان از حضور آشـنایت از نوایت وسـعت هر سـینه عطر آمیز گردد انتظـار دیرپا، پایان بگیرد کاش روزی! بزم دلهامان سراسـر شاد و شور انگیز گردد با بهار سبز رخسارت گل باغ محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) باغهای غصّه و اندوه مان پاییز گردد

و بی خیال تو حاشا!

به نـام نامیات ای آفتاب عالم بالا! غریب لحظه دردم، در این دو روزه دنیا تمام هستی من نـذر روشـنایی نگاهت تمام دارو نـدارم به راه توست مهیـانبود و نیست به جانم هوای گشت و گـذاری وبی هوای تو هرگز! وبی خیال تو حاشا! مرا ببر به نهایت، نهایتی که تو دانی مرا بخوان به حضورت به بزم عشق و تولا به راه سبز نگاهت امیـد بسـته دل من بیا که بی تو اسـیرم، به دست غربت یلـدا عطش نشسـته به جانم ببخش جرعه نوری تو ای ترنم باران! تو ای ترانه دریا! نمیشود که بخوانم بدون یاد تو هرگز! نمیشود که بمانم بدون مهر تو این جـا به لحظه لحظه عمرم، خیـال بود و تو بودی به لحظه لحظه عمرم، خیـال هست و تماشـا هماره همرهیام کن که بی پناه نمانم هماره همـدم من باش، ای نهایت رؤیا! نه صبر مانـده دلم را نه طاقت و نه قراری به انتظار نشسـتم، به انتظار تو، تنها امیدوارم و دانم که بی نصـیب نمانم تویی که میبری ام تا به اوج سبز تمنّا بیا بیا که سـرآید شبان تیره عالم تو ای نهایت آبی! تو ای بهار شکوفا! به حال «نسترن» از راه لطف مرحمتی کن ترا به حق محمد (صلی الله علیه وآله وسلم)، ترا به حرمت زهرا (علیها السلام)!

آخرین نشانه

تا میوزد ز باغ خدا، عطر آشـنا گل میکند تمامی باغ خیال مامیبارد از کرانه دل، عطر آفتاب سـر میزند زمشـرق آیینه، نور ناب آوای عشق میرسـد از هر کران هـای گلبانـگ شوق و زمزمه عاشـقانه ای رقص نسـیم و خنـده مهتـاب، دیـدنیست شـعر بهـار از لب گلهـا، شنیـدنیست ما را به بزم آینه ها بار میدهنـد فرصت برای لحظه دیـدار میدهندبا تو زمانه خانه آیینه میشود فصل طلوع گل، گل آدینه میشود میآیی ای زلال ترین آیه خدا از سـمت عشق از حرم سبز آشـنابا تو سـرود لاله، سـرود شکفتن است از آسمان و روشنی و نور گفتن استبا تو هوای سـرخ رهـایی است در پَرم سبز است با خیال تو گلهای باورمبا تو هزار حنجره آواز با من است با تو، هوای آبی پرواز با من استمهمان بزم آینه ها میشود دلم در دست آفتاب، رها میشود دلمدلتنگی ام زآمدنت چاره میشود هر غصه ای زشهر دل آواره میشودیـاد تو میبَرد غم دل هـای خسـته را وا میکنـد تمامی درهای بسـته را از عطر سبز عاطفه سـرشار میشوم مست زلال لحظه

دیدار میشوم آبیتر از تمامی این آسـمان تویی زیباترین بهار گلافشان جان، تویی تو راز سـر به مُهر فلک، گنج سرمدی فرزند فاطمه (علیها السلام) گل باغ محمدی (صلی الله علیه وآله وسلم)میآیی ای غزال غزل های انتظار! ای آخرین نشانه و ای آخرین بهار!

انتظار سبز

آرزو دارم بیـایی، مژده سبز بهـارم! ای تمام باور من، ای همه دارو نـدارم!آرزو دارم بتابی در دل تاریک غم ها ای جمالت روشـنای خلوت شـبهای تارم! بی تو ای آرام جانم! پَرپَر دست خزانم بی تو کو درمان دردم؟ بی توکو صبروقرارم؟مانـده ام در حسـرت و غم زانتظـار دیرپـایت آرزو دارم بیـایی، تـا سـر آیـد انتظـارممحرمی کو تـا بدانـد، درد بی پایـان ما را؟ همـدمی کو تا شود هنگامه غم، غمگسارم؟ در دل توفان غم ها، این منم غمگین و تنها بی تو یعنی: چاره ای بر درد تنهایی ندارم عاشـقم، حصرت نصـیبم، بیقرارم، بی شـکیبم مرهمی ایکـاش! بگـذاری بـه درد بیشـمارم ز آتش غـم میگـدازد، جـان از غم پرپر من اشـک حسـرت میچکـد از دیـده امّیدوارم در هجوم غصه و ماتم، غریبی، بی پناهی با خیال سبزت ای گل! لحظه ها را میشمارمتاب ماندن نیست این دل، این دل درد آشنا را کاش! میشد دستهای مهربانت، سایه سارم کی به پایان میرسد این لحظه های بیقراری؟ کی به درمان میرسد دردی که از داغ تو دارممژده سبز رهـایی! آرزو دارم بیـایی چاره سازی درد ما را، چاره ساز روزگارم!گفته ای آدینه ها را چشم در راهت بمانم بعد عمری باز هم آدینه را چشم انتظارم

گل عشق

بیـا تا شب ما چراغان شود به جانها گل عشق، مهمان شودبیا تا زعطر نفس های تو درودشت آیینه بنـدان شودببارد گل از طاق آیینه هـا زمین و زمـان نور بـاران شودثمر آورد شـاخه انتظـار جهـان روشن از نور قرآن شودبیـا تـا دل عاشق ما پر از نوای دل انگیز باران شودشـکوفا شود گل به بزم چمن بهاری دل باغ و بسـتان شودبیا تا گل چشمه آفتاب زشوق جمال تو، خندان شودبه پایان رسد قصه داغ ما غم ما زروی تو، درمان شودسر آید غم بیکسیهای ما همه کارها روبه سامان شودبیا تا زعطر محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) جهان گلسـتان،گلسـتان،گلسـتان شودبیا تا ز دیدارت ای مهربان! شـکوفاگل سـرخ ایمان شودزمین واکند سـفره عشق را چو دسـتان سبزت گل افشان شودبیا تا دل خسته «نسترن» جدا از غم و درد وحرمان شود

هوای سفر

بیـا کـه خسـته دل از کـار روزگـاران بیـا به همرهی، ای چراغ تابـانم!بگیر دست مرا از کرامت و یـاری تـو ای حضـور زلاـل طراوت جاری!مرا بخوان به حضور تمام آینه ها رها کن از غم دل، خاطر غمین مرامرا ببر به دیار گل و ستاره و نور به شهر عاطفه ها و زلال سبز حضوربخوان به خطّه خورشـید و آفتاب مرا به سـمت زمزمه های زلال آب مرابه سمت سبز ترین سبز، رهسپارم کن قسم به نورا! خزانم بیا بهارم کنبریز جرعه نوری به ساغرجانم بپرس از دل شوریده پریشانممرا ببر به دیار کبوتران سپید دیار سرخ پرستو، دیار سبز امیدمرا ببر به تماشای باغ نیلوفر به روشـنای سپیده به روشـنایی سـحرمرا به خانه سبز نسیم مهمان کن دل مرا زحضورت، ستاره باران کنمرا ببر به زیـارت،زیـارت گـل یـاس به بیکرانه ترین بیکرانه احساسـمرا ببر به زلالی ترین کرانه رود به سوی سبزترین لحظه لحظه موعودبیا که تنگی دل را به مِهر چاره کنی دل غمین مرا خانه ستاره کنیبیا که دست بدارم زهر چه اینجاییست مرا هوای سفر در دیار رؤیاییسـتبیا زدست غم و غصه ها، رهایم کن بیا و با گل و آیینه، آشنایم کنبیا که بی تو دلم تنگ از زمانه شده است غم فراق تو در سینه جاودانه شده استبه روی «نسترن» از مرحمت دری واکن بیا و چاره درد همیشه ما کن

در سایه سبز

کاش! روزی قصه غم هایمان پایان بگیرد دردهای بینصیبیهایمان، درمان بگیردکاش! روزی دست بردارد زدلها بیقراری کارهای بی سرو سامانمان، سامان بگیردز آسمان دل ببارد قطره قطره روشنایی لحظه هامان بوی سبز نغمه باران بگیردبشکند بغض زمین را گریه های عاشقانه ناگهان در ناگهان زندگی، توفان بگیردشام بی فردای بی پایان ما شب زنده داران روشنی از چشمه خورشید جاویدان بگیرددرسکوت لحظه ها جاری شود عطر شقایق لحظه ها مان عطر دلجوی گل ایمان بگیردچشمه نوری بتابد از افق هایرهایی عالم از سرچشمه نور خدایی جان بگیردسایه سار رحمتی پیدا شود از بیکرانها زندگی را در پناه روشن قرآن بگیردآفتاب عالم افروزی برآید ناگهانی شادمانیها نشانی از دل ویران بگیرد«نسترن» در سایه دستان سبز مهربانی کاش! روزی قصه غم هایمان پایان بگیرد

روز دیدار

روزی زشهر روشن خورشید بوی بهار عشق میآیداز جاده های روشن امید میراث دار عشق میآیدمردی که داغ کربلا دارد در سینه اش از بوی گل غوغاست او وارث خون شهیدان است او امتداد سرخ عاشورا است سوز عطش درجان اوجاری است از تشنه کامیها خبر دارد او قائم فجر قیامت هاست داغ شقایق برجگر دارد از چشم هایش میتوان فهمید راز گل سرخ شقایق را دلواپسیهای مداوم را داغ پرستوهای عاشق را با توسنی رهوار میآید مردی معطر، آسمانی، پاک مردی فراتر از همه عالم مردی فراتر از همه افلاک!از آسمان کعبه میتابد با خود بهاری تازه میآرد دارم به راه سبز دیدارش چشمی که مشتاقانه میبارد در انتظار مژده وصل اند دلهای آتش خیز توفانیدر آرزوی روز دیدارند جانهایِ سرشارِ پریشانی او مژده فجر سحر دارد با انقلاب سرخ صحرایی آری قسم بر عشق میآید! آن یادگارسبز زهرایی (علیها السلام) از خشم او بیداد میلرزد از قهر او بیداد میمیرد او انتقام خون گلها را با ذوالفقار عدل میگیرد ای کاش! فردایی که میآید با هر چه زیبایی قرین باشد روزظهورحضرت مهدی (علیه السلام) پیغام دار آخرین باشد

بهار انتظار

گل باغ اهورایی! به دیدارم نمیآیی شفای درد تنهایی! به دیدارم نمیآییتمنای دل شیدا، امید دیده تنها! شب است و ناشکیبایی، به دیدارم نمیآییزهجرانت غمی دارم،فراق و ماتمی دارم گرفتارم نمیآیی، به دیدارم نمیآییبیا و روشنایی ده، حضور خلوت ما را چراغ شام یلدایی، به دیدارم نمیآییبه هر سویی که رو کردم، جمالت آرزو کردم گل باغ تماشایی! به دیدارم نمیآییسرشکی دارم و آهی، شرار و درد جانکاهی تسلای دل مایی، به دیدارم نمیآییگل باغ تمنایم زعشقت ناشکیبایم سرود بزم صحرایی! به دیدارم نمیآییدمی بنشین کنار من، بهار انتظار من! امید جان سودایی! به دیدارم نمیآییبه یادت ای گل زیبا! ببین سرشارِ سرشارم زشور و شوق و شیدایی، به دیدارم نمیآیی

با بهار تو

ما ویک عمر پریشانی و سرگردانی در غم هجر تو ای آینه نورانیمیگدازد دل حسرت زده تنها را آتش خانه بر انداز و غم پنهانیروز در ماتم دیدار تو همخانه غم شب همه شبدل و همسایگی ویرانیشد نصیب دل ماتم زده از دوری تو شعله حسرت و آوارگی و حیرانیکو قراری که سر آریم غم هجر ترا؟ آه! از دربه دری، وای زبی سامانیچشم درراه تومانیدیم قسم بر همه عشق! با دلی غمزده، چشمی همه دم بارانیتا نتابی گل خورشید به باغ دل ما کی به پایان رسد این تیره شب ظلمانیذره را کاش! به لطف و به کرم بنوازی قطره را کاش! به دریای محبت خوانیچاره ای کن به غم و درد و پریشانی ما تو فقط حال دل سوخته را میدانی!کاش! کار دل

غمدیده به سامان برسد با بهار تو رسد مژده گل افشانی«نسترن» را زغم و غصّه رهایی چه شود؟ سوی ما کن نظری تا غم ما بنشانی

و ناگهان

میتابی ای فجر زیبا! ای مژده آسمانی! ای نور سبز رهایی! آیینه مهربانیمی تابی ای فجر زیبا! از مشرق انتظارم ای آفتاب درخشان در پرده پرنیانی!می تابی ای روشنای شبهای دلواپسیها! خورشید بزم محبت، ای پرتو جاودانی!ای یادگار سپیده! ای از تبار نجابت! زندانی این حصارم با درد و داغ نهانیسوز عطش میگدازد، دلهای در آرزو را ای قاصد سبز باران! ای مژده زندگانی!دیگر برایم نمانده، آرام و صبر و قراری دل برده ای از بر ما با آن همه دلستانیفجر امیدم تو هستی، من ماندم و داغ غم ها ایکاش روزی دلم را، از دست غم وا رهانی!ایکاش پایان بگیرد! روزی غم انتظارم عطر زلالت بپیچد، در کوچه ها، ناگهانی!ای یاد رویت قرارم! جانم لبالب زدرد است تنها تویی کز دل من، رفع بلا میتوانیمیآیی و می فشانی از چهره گرد ملالم از چهره گرد ملالم، میآیی و میفشانیآقا! قسم بر محبّت! چشم انتظار تو هستم چشم انتظار کرامت، زان در گه آسمانیمی آیی ای انتظارم! ای عطر سبز بهارم! آن روز، روزهایی ست، آن دم دم شادمانیآن روز، آن روز موعود، ای آرزوی همیشه! هنگام فجر بهار است، هنگامه گل فشانی

مثل عشق!

لحظه لحظه با تو هستم، ای تمام انتظارم! چشم در راهت نشستم، ای گل باغ بهارم!مثل رؤیا سبز سبزی، مثل دریا مهربانی با دل درد آشنایم، همنوایی، همزبانیمیتراود از نگاهت قطره قطره روشنایی مینشاند در دل من عطر ناب آشناییاز نفس های زلالت میچکد بوی بهاران قلب من میگوید آیا میرسی همراه باران؟مینوازی خاطرم را با نسیمی از کرامت میبری صبر و قرارم، ای حضور بی نهایت!میوزی همراه گلها، هر سحر درباور من مینشینی در خیالم، ای گل نیلوفر من!بوی خوب عشق داری، آشنا با کوچه هایی مثل عشقی، مثل نوری، با دل من آشناییبی تو نومیدم زهستی، با تو سرشار بهارم یادگار سبز زهرا (علیها السلام) من شما را دوست دارم!

انتظار همیشه

کاش! میآمدی گل زهرا (علیها السلام) انتظار همیشه دل هاکاش! میآمدی زجاده نور ای تو معنای عشق! رمز حضور!عطر پیغام سرمدی، مهدی (علیه السلام)! گل باغ محمدی، مهدی (علیه السلام)!عاشقانیم و بی قرار توایم جمعه ها را در انتظار توایمبیحضور تو دیده دریاییست سینه را شعله های تنهایی ستکاش! میآمدی زخلوت راز ای تو معنای جاودان نماز!ای تو تفسیر ذکر و مدح و ثنا! ترجمان امید و مهر و وفاقائم آل عشق، روح قیام آخرین لاله، آخرین پیغامقائم آل نور، یا مهدی (علیه السلام)! آیه های حضور یا مهدی (علیه السلام)!سوره سوره عدالتی به خدا! بندگی را نهایتی به خدا!ای نماز تو زینت دینم! رسم وراه تو رسم و آیینمراز گویای عالم هستی! انتظار همیشه ام هستیشور عشق است در سجود شما در قیام شما، قعود شماعطر سجاده تان بهاری سبز راهِ پایان انتظاری سبزاز تبار زلال آیینه! مقتدای نماز آدینه!چه شکوهی است در نیایش تو در ثنای تو و ستایش توهمه دلهاست در تب و تابت عطر گل میوزد زمحرابتدر نماز تو عطر عاشورا است بوی گلهای باور زهرا (علیها السلام) استکاش! روزی به اقتدای شما فجر آدینه ای شود بر پابا تو عطر قیام برخیزد شوردرجسم وجان برانگیزدبا تو جاری شود در آیینه عطر سبز نماز آدینهبا تو جاری شود زلال خدا ای امید همیشه دنیا

صبح فردا

پشت پَرچین سپیدار، من او را دیدم سایه در سایه دیوار، من او را دیدمسبدی از گل و سیب و غزل وآینه داشت با یکی توسن

رهوار، من او را دیدممن زلال نفسش را به خدا! حس کردم نه خیال است و نه پندار، من او را دیدمبه صنوبر، به شقایق، به گل یاس قسم! پشت این پنجره صد بار من او را دیدمبه گل افشانی دلهای رها میآمد شاد و آزاد و سبکبار من او را دیدمعطر پیغام سحر بود که جاری میشد در تن کوچه اسرار من او را دیدمپی درمان غمِ دخترکی میآمد دختری خسته و تبدار من او را دیدمردّ پایش سر آن کوچه خلوت پیدا است دور از دیده اغیار من او را دیدمدر هوایش دل من بود که از خود میرفت با دل و دیده بیدار من او را دیدممثل هر روز سلامی و گل لبخندی باز هم وعده دیدار! من او را دیدمعابران را گل و آیینه تعارف میکرد نه همین بار که بسیار من او را دیدمصبح فردا زهمین کوچه گذر خواهد کرد باز این جمله به تکرار «من او را دیدم»

دور از بهار

دانی که انتظار تو با ما چه میکند؟ توفان ببین به پهنه دریا چه میکندآشفته ام چو موج به دریای زندگی آشفتگی ببین به دل ما، چه میکندیکدم بپرس این همه غم این همه بلا در خاطر شکسته زغم ها چه میکنددور از بهار روی تو بیبرگ مانده ام بی برگ و بار مانده به دنیا چه میکند؟بنشین ز راه لطف دمی در کنار دل آخر بپرس این دل تنها چه میکند

قطره دریایی

ای روی تو در خوبی، آیینه زیبایی ای حسن تو جاویدان در اوج دلاراییاز عطر دلاویزت سرمست شده جانها ای عطر تو جان پرور چون روح مسیحاییمایم و دلی تنها در اوج پریشانی ای در لب نوشینت صد چشمه گوارایینوق زرُخ ماهت در باغ و گلستان است زینت زجمال توست، بر گنبد مینابیدر صحن گلستان، گل در صحن چمن، بلبل از چشم تو آموزد آیین فریباییاز آتش عشق تو، بس شعله به جان دارم کی غم ببری از جان،ای روح شکوفایی!فارغ زگل و گلشن، آسوده زگلزارم تا با رخ زیبایت اندر نظرم آییشوریده سرم یارا! بنواز دمی ما را ای مژده بیداری! ای ماه تماشاییبا یاد تو در جوشم، با غصه و غم تنها ای آرزوی جانها! امید که میآییامید به تو دارم، لطف تو بود یارم ای یاور مشتاقان! ای مونس تنهایی!تو وسعت ناپیدا، من قطره بی تابم دانی چه بر سر دارد، این قطره دریایی؟از شوق تو بی خوابم، در آتش و در آبم ای کاش شود روزی! کز پرده برون آیی

شوق تو

باز به شوق آمدم از بوی تو از گل رخساره نیکوی توباد صبا بار دگر میدهد بردل زارم خبر ازسوی توباز به جانم شرری میزند سروِ قدِ قامت دلجوی تودر سر سودایی من عشق توست در دل من، شور و هیاهوی توگرچه سراپا شررم از غمت پا نکشم یک نفس از کوی تو

غربت ما

کشتی شکسته ایم و به توفان نشسته ایم دوراز رخت به ماتم و حرمان نشسته ایماز دل شرار و ناله برآید زدست غم از دست ناله سر به گریبان نشسته ایمدر شام انتظار تو با ناله همدمیم از داغ غم همیشه پریشان نشسته ایمدر دل نبودجز غم و حسرت زدوریات در آتش فراق تو گریان نشسته ایمماییم و ماتمی که بفرسود جان ما با دردجانگداز تو ای جان! نشسته ایمآشفته و شکسته و درمانده و غریب غمگین و زار وخسته و نالان نشسته ایمدر سوز و ساز میگذرد روزگار ما در انتظار صبح درخشان نشسته ایم

تا کِی؟

اینجا زمین غریب!. اینجا زمان در قاب سرد پنجره ها ایستاده است آیینه ها به غربت هم خو گرفته اند دیگر برای رُستن گلها بهانه نیست پروانه ها به ماتم و گل، غرق تشنگی حسرت به قلب خاك و درخت و جوانه است هر قطره در هوای تو امّا به انتظار! غمگین و زار و خسته و نالان نشسته است دریا، چه، غمگنانه زجوش ایستاده است هر ذره را هوای تو دیوانه می کند ای بارش کرامت و ای سبزیِ بهار! تا کی به انتظار؟!

زخمی غم

با الهام از زیارت ناحیه مقدسه درد دل حضرت زهرا (علیها السلام) با حضرت مهدی (علیه السلام) در واقعه عاشورا از گریه های دَم به دَمت سوخت جانِ من آتش گرفت این دل بی همزبان من از شِکوههای سرخ تو جانم به لب رسید درد تو بُرد یکسره تاب و توان منبی صبر و بیقرار ببین همنوا شده است هفت آسمان به ناله و آه و فغان من از داغ گل در آتش جانسوزم ای دریغ! درد است و آه، همدم روز و شبان من من داغدار داغ شهیدان بی سرم کومرهمی به درد و غم بیکران من؟قلب شکسته ام به خدا! زخمیِ غم است از داغ سرخِ باغِ گل ارغوان مندست بلا و ظلم و جفا و ستم شده است همراهِ تا همیشه من، سایبان منداغم دوباره تازه شد از گریه های تو بشنو حدیث غصّه و درد نهان منبنشین کمی کنار دلِ لاله پرورم آرام باش یک نفس، آرام جان من!بگذار سر به شانه لرزان فاطمه (علیها السلام) آتش مزن زگریه به روح و روان منبس کن که نیست تاب تحمل دگر مرا بس کن ترا قسم به غمِ بی امان من!غمگریه های لاله امانم بریده است جز غصّه نیست آنچه بگیرد نشان مندل را قرینِ ماتم و اندوه میکند فریادهای العطشِ کودکان منیك شعله ام زداغ غریبان کربلا هرگز نبود این همه غم، درگمان مندر گوشه خرابه غریبانه جان سپرد بی بال و پر پرنده بی آشیان مندر جان من نشسته غمِ ناگهانِ گل طاقت زدست برده غمِ ناگهانِ منبس کن که داغ غربت گلها مرا بس است مهدی (علیه السلام)! عزیز دیده! گل بی خزان من!مهدی (علیه السلام)! بس است، گریه مکن طاقتم مگیر رحمی به ناله های دل خونفشان منیك روز میرسی ز فراسوی غصّه ها زیباترین ستاره هفت آسمان من!با ذوالفقار عدل به خونخواهی حسین (علیه السلام) میآیی ای شفای غم جاودان من!پایان غصّه های تبار محمّد (صلی الله علیه وآله وسلم) است روز مصیبت است و غم دشمنان من

حرمت انتظار

ما منتظران لحظه دیداریم از عطر گل محمدی (صلی الله علیه وآله وسلم) سرشاریم این حرمت و عزّت و سر افرازی را از حُرمت انتظار مهدی(عج) داریم

یا مهدی

قائم آل نور، یا مهدی! عطر سبز حضور، یا مهدی (علیه السلام)! تا همیشه صبور می مانیم در هوای ظهور، یا مهدی (علیه السلام)!

سِرّ خدا

سِرّی که فقط خدا از آن آگاه است مهدی گل بی خزان آل الله است ای منتظران حضرتش برخیزید پیغام دوباره سحر در راه است

جشن ولادت

از جرعه کوثر ولایت مستیم یعنی که به آب و روشنی پیوستیم در خانه گل جشن ولادت برپاست امشب همه مهمان محمد (صلی

الله علیه وآله وسلم) هستیم

با شما

ای معطر ز عطر روی شما باغ سبز بهار باور ما! با شما ما و یک جهان شادی بی شما ما و یک دل تنها

امید بهار

جانی همه داغ انتظار است مرا چشمی همه دم ستاره بار است مرا از بس که گل لاله به دامن دارم امید شکفتن بهار است مرا

باور دل

ما زمزمه حضور را می فهمیم معنای زلال نور را می فهمیم از بس که به داغ انتظارت ماندیم ای باوردل! ظهور را میفهمیم

وعده دیدار

از نسل گل و بهار و آیینه تویی منظومه انتظار دیرینه تویی ما منتظران وعده دیداریم خورشید زلال روز آدینه تویی

امید دیرینه

تا نقش تو هست نقش آیینه ما بوی خوش گل نشسته در سینه ما در دیده بهار جاودان می شکفد با یاد تو ای امید دیرینه ما!

عطر گل عشق

یک روز نسیم خوش خبر می آید بس مژده به هر کوی و گذر می آید عطر گل عشق در فضا می پیچد می آیی و انتظار سر می آید

انگار

آهوی رمیده ای که بر می گردی پیغام سپیده ای که برمی گردی گفتیم شبی سیاه از غم داریم انگار شنیده ای که بر می گردی

لحظه های سبز

لبریز ترانه و نوایم با تو از درد و غم زمان رهایم با تو تو سبزترین بهار در جان منی سبز است تمام لحظه ها یم با تو

باز آ

یک عمر به انتظار ماندیم همه غمدیده و بیقرار ماندیم همه بازآ که شکست، دل ز یاد غم تو بی روی تو بی بهار ماندیم همه

ستاره عشق

ای وسعت آسمان آبی! آیینه سبز آفتابی! رخشنده ترین ستاره عشق ای کاش به شام ما بتابی!

پیغام سبز

ای روشنای راه سبز رستگاری! از چشمه چشم تو نور عشق جاری می آیی از سمت حضور باور من می آیی و پیغام سبز عشق داری

برای چاره

دیدیم ترا دوباره بر می گردی از باغ پر از ستاره برمی گردی گفتند که چاره نیست بر درد فراق انگار! برای چاره برمیگردی

صبر، صبر

تا وعده قیامت تو صبر می کنیم بر داغ بی نهایت تو، صبر میکنیم ای از تبار آینه و آفتاب و عشق تا مژده زیارت تو، صبر میکنیم

اسیر درد

غریب آشنا ما را صدا کن زدست غصّه دلها را رها کن اسیر دردهای انتظاریم به لطفی دردهامان را دوا کن

آخر کار

ایدل ایدل! آشنایی می رسد ناله ها را هم نوایی می رسد ما که از عشق و جنون آکنده ایم کارمان آخر به جایی می رسد

فجر بهار

مانـدیم به داغ انتظارت، مددی! ما و غم ودرد بی شـمارت، مددی! دلخسـته از این غمی که در ریشه ماست در آرزوی فجر بهارت، مددی!

پایان انتظار

ای انتظار سبز! گل باغ سـرمدی زیباترین بهار حریم محمدی (صـلی الله علیه وآله وسلم)! پایان گرفت با تو شب انتظار ما ای آخرین ستاره زهرا (علیها السلام)! خوش آمدی

طلوع عید

برخیز که غم به سـر شـد و عیـد آمـد از مشـرق عشق، صـبح امیـد آمد صد چشـمه نور هر طرف جاری شد شب رفت و حضور سبز خورشید آمد

مژده میلاد

امشب به سرِ زمانه گل می ریزد عطر تو به جان خسته میآمیزد از مژده میلاد تو در باغ خدا ذرّات زمان به رقص برمی خیزد

عطر محمدی

گنج جاویدان سرمد می رسد لاله گلزار احمد میرسد از فضای کوچه های انتظار عطر دلجوی محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) می رسد

ای روشنی

از یاد تو سبز باورِ آینه هاست از نور تو آیینه دلها، زیباست ای روشنی شبان یلدایی ما! بی ماه رخت، شبان ما بیفرداست

دلتنگی

ای راحت دل، قرار جانها! برگرد درمان دل شکسته ما، برگرد ماندیم در انتظار دیدار، ای داد! دلها همه تنگِ توست آقا! برگرد

حرمت آیینه

ای نور خدا به وسعت آیینه آگاه ز راز خلوت آیینه! یک لحظه بتاب در شب تنهایی سوگند ترا به حرمت آیینه!

یک روز زیبا

دل گفت: زراه آشنا می آیی از جاده سرخ کربلا می آیی یک روز ز روزهای زیبای خدا یک روز به دلجویی ما میآیی!

سوار آیینه تبار

ماییم و دلی زعشق رویت سرشار ای مرد خدا! سوار آیینه تبار! هر فاصله ترجمان دلتنگی ماست بازآ و همه فاصله ها را بردار

و پایان

خواهی که در پناه کرامات سرمدی ایمن شوی زفتنه و ایمن زهر بدی لبریز کن زعطر گلِ نور سینه را با ذکر سبز یک صلوات محمدی (صلی الله علیه وآله وسلم)

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَیْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن

خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق

روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۶۰۹۰به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج – به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹